

بازکاوی داستان رفع القلم

عباسعلی مشکانی*

مصطفی صادقی**

چکیده

در روزهای پایانی ذی‌الحجه سال ۲۳ غلامی ایرانی، معروف به فیروز ابولؤلؤ عمر بن خطاب را به قتل رساند. منابع تاریخی معتبر مکتب خلفا و مکتب اهل بیت علیهم السلام و اکثر علمای فریقین، زمان قتل را روزهای پایانی ذی‌الحجه دانسته‌اند، ولی برخی از منابع متأخر شیعی، با استناد به یک روایت، روز واقعه را نهم ربیع‌الاول می‌پندارند. این روایت به «روایت رفع القلم» معروف و به احمد بن اسحاق قمی مستند است. روایت مذکور ادعاهای دیگری از قبیل تحریف قرآن و رفع القلم و جواز ارتکاب معاصی را نیز طرح می‌کند.

در این بررسی، در استناد روایت مذکور به احمد بن اسحاق قمی خدشه وارد شده و به نقد متنی و سندی آن پرداخته می‌شود و قتل خلیفه در ۲۶ ذی‌الحجه مدلل می‌گردد. به مستند این مقاله نهم ربیع‌الاول و برگزاری جشن‌های کذایی در آن و انتساب آن به روز قتل خلیفه از هیچ پشتوانه روایی و تاریخی برخوردار نیست. این مقاله با رویکرد تحلیلی و توصیفی به نقد افسانه رفع القلم می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: احمد بن اسحاق قمی، عمر بن خطاب، نهم ربیع‌الاول، بیست و ششم ذی‌الحجه، رفع القلم.

مقدمه

«رفع القلم» عنوان روایتی است که در برخی منابع شیعی از احمد بن اسحاق قمی روایت شده است. براساس گزارش این روایت، عمر بن خطاب، در نهم ربیع‌الاول سال ۲۳ هجری به دست غلامی ایرانی، به نام ابولؤلؤ به قتل رساند. این گزارش در حالی است که تمامی منابع تاریخی معتبر شیعه و سنی، قتل خلیفه را در روزهای پایانی ذی‌الحجه سال ۲۳ ذکر کرده‌اند. روایت مذکور همچنین، ادعاهای دیگری از قبیل تحریف قرآن، رفع القلم و جواز ارتکاب معاصی را مطرح می‌کند. این روایت تا به امروز در کانون نقادی مفصل و علمی قرار نگرفته است. در مقابل، برخی

به دفاع از این روایت پرداخته و در عین اعتراف به ضعف سند، آن را پذیرفته و دستاویزی برای جشن‌هایی با عنوان «عیدالزهراء» قرار داده‌اند. این موضوع بستر تحریک عواطف پیروان مکتب خلفا را فراهم آورده و بساط تفرقه و اختلاف قومی و مذهبی را به راه انداخته‌اند. آن «عملکرد ناشایست» و این «واکنش متعصبانه» دل هر اندیشوری را درد می‌آورد و چاره‌جویی برای حل مشکل را ضروری می‌کند.

نویسندگان در این مقاله با رعایت موازین علمی، تاریخی و حدیث‌شناسی، به نقد و بررسی سندی و متنی این روایت پرداخته‌اند. این پژوهش می‌کوشد به سؤالات ذیل پاسخ گوید:

۱. مضمون و مفهوم روایت رفع‌القلم چیست؟

۲. استناد «روایت رفع‌القلم» به «/حمدبن /سحاق قمی «صحت دارد یا خیر؟

۳. ادله مدافعان رفع‌القلم چیست؟

۴. خلیفه دوم در چه روزی به قتل رسیده است؟

۵. جشن‌های عیدالزهراء با چه مبنایی برگزار می‌گردد؟

بر همین اساس، مقاله حاضر در چند بخش ذیل پی گرفته خواهد شد:

۱. ذکر اقوال در مورد روز قتل خلیفه دوم؛ ۲. ذکر روایت ساختگی رفع‌القلم؛ ۳. نقد و بررسی سندی و متنی روایت فوق؛
۴. نتیجه‌گیری.

روز قتل خلیفه دوم

در مورد روز ترور عمر بن خطاب دو قول وجود دارد: ۱. اواخر ذی‌الحجه؛ ۲. نهم ربیع‌الاول. در میان معتقدان به اواخر ذی‌الحجه، اختلافاتی وجود دارد، اما چون اصل اختلاف بر سر ذی‌الحجه و ربیع‌الاول است، اکنون به اختلاف نظر میان قول اول توجهی نمی‌کنیم.

قول اول را قاطبه مورخان و نویسندگان اهل سنت و اکثر علمای شیعه برگزیده و روایت کرده‌اند. ولی قول دوم به گروه قلیلی از شیعه اختصاص دارد و از اهل سنت کسی آن را نپذیرفته است. دلیل قول اول همان اجماع مورخان اولیه و دلیل قول دوم روایتی منسوب به /حمدبن /سحاق است که قدیمی‌ترین سند آن به قرن ششم برمی‌گردد.

از میان کسانی که قتل عمر را در اواخر ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری می‌دانند، تنها به عالمان شیعه اشاره می‌کنیم؛ زیرا چنان‌که گذشت، این مسئله در میان اهل سنت اجماعی است و مخالفی ندارد.

۱. **شیخ مفید (م ۴۱۳ق):** شیخ مفید در *مسار الشیعه* می‌نویسد: «فی الیوم السادس و العشرين سنة ۲۳ ثلاث و عشرين من الهجرة طعن عمر بن الخطاب... و فی التاسع و العشرين منه قبض»؛ [۳۵۳](#) عمر بن خطاب در ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری ضربه خورد و در روز ۲۹ همان ماه درگذشت.

۲. **ابن ادریس حلی (م ۵۷۸ق):** وی در کتاب *السرائر* به شدت احتمال کشته شدن عمر بن خطاب در روز نهم ربیع را رد می‌کند و می‌نویسد: «فی الیوم السادس و العشرين منه، سنة ثلاث و عشرين من الهجرة، طعن عمر بن الخطاب و فی التاسع و العشرين منه، قبض عمر بن الخطاب... و قد يلتبس علی بعض أصحابنا یوم قبض عمر بن الخطاب، فیظن أنه یوم التاسع من ربیع الأول، و هذا خطأ من قائله، بإجماع أهل التاریخ و السیر، و قد حقق ذلك شیخنا المفید، فی کتابه *کتاب التواریخ*، و ذهب إلى ما قلناه»؛ [۳۵۴](#) عمر بن خطاب در ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری ضربه خورد و در ۲۹ همان ماه درگذشت. اما این امر بر بعضی از اصحاب ما مشتبه گشته و آنان پنداشته‌اند که عمر در نهم ربیع‌الاول به قتل رسیده است. اما به اجماع مورخان و سیره‌نویسان، قول نهم ربیع خطایی است که از قائل آن سر زده. شیخ مفید نیز در کتاب *تواریخ* خود قول ۲۶ ذی‌الحجه را صحیح دانسته و همانند ما نظر داده است.

۳. **سید بن طاووس (م ۶۶۴ق):** سید در کتاب *اقبال الاعمال* یادآور می‌شود که گروهی از شیعیان ایرانی نهم ربیع را روز قتل عمر می‌دانند، ولی او نتوانسته مؤیدی بر این مطلب بیابد و در بیان اعمال ذی‌الحجه متذکر می‌شود که عمر در این ماه کشته شده و در ادامه از کتاب *حدائق* شیخ مفید به توضیحی درباره این روز می‌پردازد [۳۵۵](#).

ایشان در توجیه قول قائلان به نهم ربیع، دو احتمال را یادآور می‌شود: «مراد از کشته شدن شخص یادشده در روز نهم ربیع این است که علت تصمیم به قتل در روز نهم ربیع رخ داده و قاتل در آن روز تصمیم به قتل او گرفته است و در نتیجه روزی که علت قتل در آن به وقوع پیوسته، روز خود قتل به شمار آمده و مجازاً روز قتل نامیده شده باشد؛ دیگر آنکه گفته شود: زمان حرکت قاتل از شهر خود به شهری که قتل در آن واقع شده یا زمان رسیدن قاتل به شهر مدینه که قتل در آن به وقوع پیوسته، روز نهم ربیع بوده است [۳۵۶](#)».

۴. **شیخ ابراهیم کفعمی (م ۹۰۵ق):** وی در کتاب *جناه‌الامان الواقیه و جناه‌الایمان الباقیه* که به «مصباح کفعمی» مشهور است، می‌نویسد: «فی السابع و العشرين طعن عمر بن الخطاب و من زعم انه قتل فی یوم التاسع من ربیع الاول فقد اخطأ و قد نبهنا علی ذلك فیما تقدم عند ذکر شهر ربیع الاول»؛ [۳۵۷](#) عمر بن خطاب در ۲۷ ذی‌الحجه ضربه خورد و هر کس پنداشته عمر در نهم ربیع به قتل رسیده، بی‌گمان اشتباه کرده است و ما در

بخش ماه ربیع الاول به این مطلب آگاهی دادیم. وی کشته شدن خلیفه در ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ را اجماعی شیعه و اهل سنت می داند [۳۵۸](#).

۵. **علامه حلی (م ۷۲۶ ق):** وی در کتاب خویش، ۲۶ ذیحجه را روز ترور عمرین خطاب شناسانده است [۳۵۹](#).

۶. **رضی الدین حلی (م اواخر قرن ۸ ق):** برادر علامه حلی، در کتاب *العدد القویه* به تفصیل به این قضیه و تأیید نظریه مشهور پرداخته است [۳۶۰](#).

شهرت قتل خلیفه دوم در ذی الحجه به گونه ای بوده که بسیاری از بزرگان همچون شیخ بهائی، با وجود معاصر بودنشان با دوران صفویه که اوج فعالیت های تبلیغی برای ترویج تشیع است، با صراحت ۲۶ ذی الحجه را تاریخ قتل عمرین خطاب معرفی کرده اند [۳۶۱](#). حتی علامه مجلسی هم که از مدافعان بزرگداشت روز نهم ربیع است، با اعتراف به شهرت تاریخ ذی الحجه در میان عالمان شیعه می نویسد: «اقول ما ذکر آن مقتله کان فی ذی الحجه هو مشهور بین فقهاء الامامیه»؛ [۳۶۲](#) این سخن که عمر در ذی الحجه به قتل رسیده، بین فقهای امامیه مشهور است.

۷. از مورخان مشهور نیز یعقوبی و مسعودی از قدما، و از متأخران نیز شیخ عباس قمی در *تتمه المنتهی* تاریخ قتل عمر را ۲۶ ذی الحجه دانسته اند [۳۶۳](#).

برخی نیز با تردید موضوع نهم ربیع را طرح کرده اند و یگانه کسی که بر پذیرش قول دوم اصرار دارد، علامه مجلسی است که در عین مشهور دانستن قول اول، قول دوم را طرح کرده و در اثبات آن به تفصیل به بحث پرداخته است!

مستند قول دوم

دلیل کسانی که قتل عمر را نهم ربیع الاول می دانند روایتی است که مرحوم مجلسی از دو کتاب *محتضر* و *زوائد الفوائد* نقل کرده و به روایت «رفع القلم» مشهور است و غیر آن مستندی برای این قول یافت نمی شود. لذا در این قسمت پس از نقل یگانه دلیل گروه دوم، آن را به تفصیل و از جوانب مختلف بررسی خواهیم کرد.

روایت رفع القلم

خلاصه روایت این است که دو راوی ادعایی، با یکدیگر درباره ابالخطاب اختلاف پیدا کرده و می خواسته اند تا با مراجعه به *احمد بن اسحاق قمی*، مشکل خویش را حل نمایند. اما تصادفاً این مراجعه در روز نهم ربیع الاول رخ می دهد و آنها *احمد بن اسحاق* را در حال انجام دادن اعمال روز عید می بینند. از این رو، با تعجب علت این امر را از او می پرسند. / احمد نیز با بیان اینکه در چنین روزی با گروهی نزد امام هادی علیه السلام رفته و امام را در این حال مشاهده کرده است، از قول امام فضیلت های این روز را برمی شمرد؛ در ادامه نیز به نقل روایتی طولانی از یکی

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به نام حذیفه بن یمان می پردازد که او نیز از زبان پیامبر، فضایل و ویژگی های این روز را بیان کرده و علت آن را قتل یکی از منافقان و دشمنان خدا در این روز دانسته است [۳۶۴](#).

نقد و بررسی سندی و متنی روایت رفع القلم

الف. بررسی منابع روایت

۱. کتاب **محتضر** نوشته حسن بن سلیمان حلی، شاگرد شهید **آول** است که در موضوع احتضار و روایات حضور ائمه بر سر شخص محتضر سخن می گوید. در این کتاب آمده است: «از آنچه درباره منافق بودن ... (نام شخصی را می برد) وارد شده است، روایتی است که شیخ **فاضل علی بن مظاهر واسطی** و **یحیی بن جریح بغدادی** از **احمد بن اسحاق قمی** نقل کرده اند [۳۶۵](#). ...

۲. کتاب **زوائد الفوائد** نوشته فرزند سید بن طاووس که در اعمال سال و آداب مستحبی نگارش یافته است [۳۶۶](#).

۳. مرحوم مجلسی نیز دوبار روایت را در **بحار الانوار** ذکر می کند: در جلد ۳۱ به نقل از **المحتضر** و در جلد ۹۸ به نقل از **زوائد**. در پاورقی جلد ۳۱ دو منبع دیگر نیز برای این حدیث ذکر شده است: یکی **مصباح الانوار** هاشم بن محمد (۶ ق) و دیگری **دلائل الامامه** طبری (۴ ق). از عبارات محقق **بحار الانوار** پیداست که این دو منبع را از قول محشی **محتضر** آورده است و خود به آن دست نیافته است. محشی **محتضر** هم سند **دلائل الامامه** را از کتاب **انوار نعمانیه** نقل کرده [۳۶۷](#) و سند **مصباح** را به این صورت ذکر کرده است: «أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد قمی بالكوفة قال: حدثنا أبو بكر محمد بن جعدويه قزوینی و كان شیخا صالحا زاهدا سنة ۳۴۱ صاعدا الى الحج، قال: حدثني محمد بن علي القزويني، قال: حدثنا حسن بن حسن الخالدی بمشهد أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: حدثنا محمد بن العلاء الهمدانی الواسطی و یحیی بن جریح البغدادی، قالوا: تنازعا فی أمر أبي الخطاب محمد بن أبي زينب الكوفي و اشتبه علينا أمره فقصدنا جميعا أبا علي أحمد بن اسحاق [۳۶۸](#)». ...

در مورد **دلائل الامامه** گفتنی است که چنین روایتی در آن وجود ندارد و معلوم نیست مرحوم جزائری چگونه این روایت را به آن نسبت داده است. عجیب تر اینکه در پاورقی **محتضر** آمده است: «این حدیث را طبری در فصل متعلق به امیرالمؤمنین از کتاب **دلائل الامامه** آورده است!» در حالی که کتاب **دلائل الامامه** چنین فصلی ندارد و در فصل های دیگر آن نیز روایت نیامده است [۳۶۹](#). احتمال دارد مرحوم جزائری روایت را در کتاب دیگری دیده و اشتباها به **دلائل الامامه** نسبت داده باشد و این در حالی است که دیگر ناقلان نیز از قول مرحوم جزائری روایت را آورده اند! احتمالاً منشأ این اشتباه نیز خلط نمودن نام طبری نویسنده **کامل بهائی** با طبری صاحب **دلائل الامامه** است. عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری نویسنده **کامل بهائی** (۶ ق) کتابی به نام **یوم وفات عمر** نوشته که در آن فقط قول نهم ربیع را صحیح دانسته و متعرض روایت مورد نقد نشده است [۳۷۰](#). در

نسخ موجود از **مصباح الانوار** نیز روایت موجود نیست و شاید در جلد دوم آن، که ظاهراً از بین رفته، وجود داشته است. با این حال وجود روایت در **المحتضر** و **زوائد الفوائد** روشن است که از کتب نوشته شده در قرن هشتم‌اند. نتیجه آنکه این روایت از قرن هشتم جلوتر نمی‌رود و اثری از آن در منابع متقدم نیست!

ب. بررسی راویان و اسناد حدیث

برای روایت مذکور، چند سلسله سند وجود دارد که تمام آنها به **احمد بن اسحاق** ختم می‌شود.

۱. **اسند مصباح الانوار**: چنان‌که گفته شد در **مصباح الانوار**، روایت رفع القلم موجود نیست، اما سند منتسب به این کتاب به ادعای محشی محتضر از قرار ذیل است: «أخبرنا أبو محمد الحسين بن محمد القمي بالكوفة، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن جعدويه قزوینی و كان شیخا صالحا زاهدا سنة ۳۴۱ صاعدا الى الحج، قال: حدثني محمد بن علي القزويني، قال: حدثنا حسن بن حسن الخالدي بمشهد أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: حدثنا محمد بن العلاء الهمداني الواسطي و يحيى بن جريح البغدادي قال ۳۷۱». ...

بررسی سند مصباح الانوار: سند پیش‌گفته از چند جهت مناقشه‌پذیر است:

الف. نام هیچ‌یک از این راویان در کتب رجالی موجود نیست، به گونه‌ای که نه تنها کسی از آنها نامی نبرده، بلکه در سند هیچ روایت دیگری نیز قرار ندارند و هیچ روایت دیگری از ایشان نقل نشده است.

ب. سند مذکور مرسل است. چه اینکه محمد بن جعدويه قزوینی در سال ۳۴۱ روایت را برای آخرین راوی نقل کرده است؛ این در حالی است که نویسنده **مصباح** طریق خود به وی را بیان ننموده و خود وی در قرن ششم می‌زیسته است و فاصله دو قرن، بین آخرین راوی و نگارنده **مصباح**، به اتقان سند لطمه وارد می‌سازد.

ج. چنان‌که گفته شد، در **مصباح الانوار** این روایت موجود نیست.

نتیجه اینکه نقل از **مصباح الانوار**، علاوه بر فقد منبع، از جهت اسناد نیز مناقشه‌پذیر است.

۲. **سند محتضر**: **سند محتضر** چنین است: «علي بن مظاهر الواسطي عن محمد بن العلاء الهمداني الاسطي و يحيى بن محمد بن جريح بغدادی ۳۷۲». ...

بررسی سند محتضر: اولین شخصی که صاحب محتضر از او نقل می‌کند، فردی ناشناخته است و نام و نشانی از او در تراجم و رجال به چشم نمی‌خورد. **یحیی بن جریح** نیز به مجهول بودن مبتلاست و اطلاعی از وی در دست نیست. راوی دیگر این روایت یعنی **محمد بن علاء** نیز از چند جهت درخور تأمل است:

الف. محمد بن علاء همدانی از راویان صحاح سته و اهل سنت بوده و از جانب ایشان مورد تجلیل و توثیق قرار گرفته است. همچنان که بیشتر روایات نقل شده از او نیز از طریق اهل سنت است.

ذهبی درباره وی می‌نویسد: «محمد بن العلاء بن کرب الحافظ الثقه الامام، شیخ المحدثین ابوکریب الهمدانی الکوفی... قال حجاج بن الشاعر سمعت احمد بن حنبل يقول: لو حدثت عن ابي فب المحنه لحتت عن اثنين ابو معمر و ابوکریب... قال محمد بن عبد الله بن نمیر: ما بالعراق اکثر حدیثا من ابی کرب و لا اعرف بحديث بلدنا منه. وثقه النسائی و غیره. و قال ابوحاتم صدوق و قال ابوعمر و احمد بن نصر الخفاف ما رأيت من المشايخ بعد اسحاق حفظ من ابی کرب ۳۷۳». ...

بدیهی است که اگر این راوی حدیث رفع القلم را نقل می‌نمود، نزد اهل سنت متهم به غلو، رفض و کفر می‌شد نه وثاقت و اعتبار.

ب. جاعلان روایت فراموش نموده‌اند که محمد بن علاء از محدثان عراق و شهر کوفه می‌باشد و در شهر قم (محل نقل روایت) نمی‌زیسته است.

ج. با توجه به کهولت و اختلاف سن زیاد او نسبت به /احمد بن اسحاق/ و همچنین بزرگی شخصیت او در عراق، که با عناوینی چون «حافظ» و «اکثر حدیثا بالعراق» توصیف شده، رجوع وی به /احمد بن اسحاق/، آن هم در مورد شخصیت خلیفه ثانی، بعید به نظر می‌رسد.

۳. **سند انوار نعمانیه:** سند /انوار نعمانیه/ از قرار ذیل است: «اخرنا ابوالبرکات بن محمد الجرجانی هبه الله القمی و اسمه یحیی قال: حدثنا احمد بن اسحاق بن محمد البغدادی، قال: حدثنا الفقيه الحسن بن الحسن السامری، قال: كنت انا و یحیی بن احمد بن جریح البغدادی ۳۷۴». ...

بررسی سند:

الف. راویان این سند نیز نامشان در هیچ یک از کتب رجالی نیامده و در سند هیچ روایت دیگری نیز قرار ندارند.

ب. سند فوق همچنان ناقص است؛ زیرا شمار راویان آن از سه نفر تجاوز نمی‌کند، که مسلماً این عده نمی‌توانند تنها واسطه‌های نقل این روایت به کتاب **(دلائل الامامه)** منبع ادعایی /انوار نعمانیه/ باشند.

ج. در این سند به جای محمد بن علاء، حسن بن حسن سامری قرار دارد؛ این در حالی است که نقل‌های پیشین تصریح بر آن داشت که رجوع به /احمد بن اسحاق/، به سبب اختلافی بوده که بین محمد بن علاء و یحیی بن جریح رخ داده بود و در دیگر نقل‌ها نامی از حسن بن حسن سامری به میان نیامده است.

د. سید جزیری این روایت را از کتاب **دلائل الامامه** نقل می‌کند، در حالی که چنین روایتی در هیچ یک از نسخه‌های خطی و چاپی **دلائل الامامه** وجود ندارد.

نتیجه اینکه این نقل علامه بر ضعف منبع و مجهول بودن راویان، با ارسال سند روبه‌روست و از این جهت قابل استناد نیست.

۴. سند زوائد الفوائد: سند این کتاب نیز همچون اسناد دیگر این روایت مرسل است و در آن مستقیماً به نقل روایت از محمد بن علاء و یحیی بن جریح پرداخته شده است؛ با این تفاوت که نویسنده آن، روایت فوق را از علی بن مظاهر واسطی نقل نمی‌کند، بلکه در انتهای روایت می‌نویسد: «نقلته من خط محمد بن علی بن محمد بن طی رحمه الله ۳۷۵».

با صرف نظر از اختلافی که درباره/بن طی، میان دانشمندان رجال و تراجم وجود دارد، باید گفت نقل کتاب **زوائد** نیز به سبب مرسل و مجهول بودن راویان سندش بی‌ارزش و مردود است.

نتیجه بحث در سند روایت رفع القلم

از مجموع بررسی‌ها درباره سند روایت رفع القلم مشخص شد که هیچ یک از اسناد این روایت قابل اعتنا نیست؛ چون تمام راویان آن مجهول‌اند و سلسله اسناد نیز مرسل است.

در انتهای این بحث، نظر یکی از مراجع عالی قدر تقلید عصر حاضر را حسن ختام قرار می‌دهیم. **آیت الله العظمی صافی گلپایگانی** درباره این روایت می‌فرماید: «روایت علی بن مظاهر از نظر متن و سند ضعیف است و آن را در کتب معتبر و اصیل شیعه نیافتیم، همچنان که شناختی نسبت به علی بن مظاهر که از علمای شیعه به حساب آورده شده وجود ندارد. و وجود چنین روایات مجهولی در مجامع بزرگ حدیثی شیعه، که مؤلف آنها صرفاً برای جمع‌آوری اخبار و بدون بررسی اعتبار سند و متن آنها همت گماشته است، چندان بعید نیست ۳۷۶».

ج. بررسی متن روایت

گذشته از مشکل سند، متن روایت نیز از جهات متعددی سست است و این امر ما را از اعتماد به آن باز می‌دارد. اشکالاتی نظیر طرح مسئله «رفع القلم» و برداشته شدن قلم و نوشته نشدن گناهان افراد در این روز و سه روز بعد از آن، که با مسلمات قرآن، روایات و حکم بدیهی عقل در تضاد تام می‌باشد. در فقراتی دیگر بر تحریف قرآن اصرار شده، در حالی که این مسئله نیز با مبانی مکتب تشیع در تضاد تام است. از طرفی نخستین منبعی که این روایت در آن آمده، مربوط به قرن ششم است و پیش از آن در هیچ منبع دیگری ذکر نشده است. همچنین نظر به اینکه

این روایت شاذ است و هیچ قرینه‌ای دال بر صحت آن در دست نیست، و به اصطلاح خبر واحدی است که قابل اعتماد نیست، نمی‌تواند مورد استدلال و منبع استنباط احکام و مبانی قرار گیرد.

تفصیل اشکالات متنی

اشکال اول: مهم‌ترین اشکال به متن این خبر که آن را از درجه اعتبار ساقط می‌کند، مطلبی است که به نقل از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به خدای متعال نسبت داده است: «و امرت الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن الخلق کلهم ثلاثه ايام من ذلک الیوم و لا اکتب علیهم شیئا من خطایاهم کرامه لک و لوصیک»؛ به فرشتگان نویسنده اعمال دستور دادم سه روز قلم را از همه مردم بردارند و چیزی از گناهان آنان را ننویسند.

همچنین از قول امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند: «هذا يوم الاستراحة ويوم تنفيس الكربه ويوم العيد الثاني ... و يوم رفع القلم»؛ امروز، روز آرامش و استراحت و روز نابودی سختی‌ها و روز عید ثانی (برای شیعیان) ... و روز برداشته شدن قلم و نوشته نشدن گناهان است.

این در حالی است که علاوه بر مخالفت صریح با آیات قرآنی مانند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزله: ۷)، با قوانین و سنن الهی نیز مغایر و مخالف حکم بدیهی عقل است.

آیا برداشتن تکلیف از بندگان به معنای ایجاد هرج و مرج، برخلاف شیوه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام در تربیت بندگان خدا و دوستان خود نیست؟ آیا امکان دارد از بزرگوارانی که می‌فرمودند: «ما من نكبة يصيب العبد الا بذنب»؛ [۳۷۷](#) هیچ نکبتی به بنده نمی‌رسد، مگر به سبب گناه. چنین کلماتی صادر شود؟ چه ظلم بزرگی است که این کلمات را به کسانی نسبت دهیم، که همواره می‌فرمودند: «لاتنال ولايتنا الا بالعمل و الورع»؛ [۳۷۸](#) به ولایت ما نتوان رسید مگر به پرهیزکاری و دوری از گناه. همچنان که قرآن کریم نیز با تأکید بر این مطلب می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (جاثیه: ۲۱)؛ آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدند، می‌پندارند آنها را مانند کسانی که ایمان آورده‌اند و نیکوکار شده‌اند قرار می‌دهیم که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند!

با این حال چگونه برخی، تمام تعلیمات الهی قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام را به کناری می‌نهند و این‌گونه با تمسک به این روایات جعلی، پرده‌های حیا را دریده، مرتکب اعمالی می‌شوند که از شأن و منزلت هر فرد مسلمان و مؤمن به خدا خارج است.

توجیه این‌گونه روایات

در این میان برخی خواسته‌اند روایت را به موارد خاصی محدود کنند و آن را مربوط به افراد نابالغ و مجنون یا به صورت‌های اضطرار و اکراه اختصاص دهند [۳۷۹](#)! اما این بیان، نه تنها با ظاهر روایت که در بیان رفع تکلیف از همه مردم است، مغایرت دارد، بلکه اختصاص به این ایام ندارد تا روایت بخواهد آن را به این ایام اختصاص دهد. توضیح اینکه بنابر روایات معتبر از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَهُمْ يَنْطِقُوا بِشَفَهٍ» [۳۸۰](#) در تمام ایام از چنین اعمالی رفع قلم صورت می‌گیرد. پس ناگزیر باید «رفع‌القلم» در این روایت را بر معنای ظاهری‌اش، یعنی برداشتن تکلیف از همه گناهان حمل نمود. ضمن اینکه این روایت رفع تکلیف را در مورد همه مردم دانسته و بر آن تأکید کرده است: «يرفعوا القلم عن الخلق كله»؛ این در حالی است که در همین روایت کذایی، سخن از اختصاص این عید به شیعیان و دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام به میان آمده است.

اشکال دوم: سیاق این خبر بر محور داستان‌سرایی و برجسته نشان دادن این روز ساخته شده است. از این رو غالب تعبیراتی را هم که برای برجسته ساختن این روز به کار برده، نشان‌دهنده جعل آن است. برای مثال، از این روز به «افضل الاعیاد عند اهل‌بیت علیهم‌السلام» یا «ایّ یوم اعظم عند اهل‌البیت من هذا الیوم» تعبیر می‌شود که قبول آنها با وجود اعیاد بزرگی همچون عید مبعث و غدیر خم پذیرفتنی نیست. همچنین در منابع روایی شیعه، عید غدیر افضل‌الاعیاد شمرده شده است [۳۸۱](#). وانگهی اگر نسبت دادن چنین عناوینی به این روز صحیح می‌بود، بی‌گمان روایاتی غیر از این روایت ضعیف به دست ما می‌رسید که از فضیلت این روز یا حداقل اهتمام اهل‌بیت علیهم‌السلام به آن حکایت کند. این در حالی است که هیچ روایت یا مستند تاریخی - حتی به صورت ضعیف‌در این مورد یافت نمی‌شود.

اشکال سوم: در نقلی از این روایت که علامه مجلسی آن را از کتاب *المحتضر* آورده، می‌خوانیم: «محمد بن علاء واسطی و یحیی بن محمد بن جریج گویند ما در موضوع ابن‌الخطاب اختلاف کردیم و امر بر ما مشتبه شد، پس نزد احمد بن اسحاق رفتیم که دیدیم مشغول اعمال عید است.» اما آنچه از کتاب *مصباح* نقل شده، چنین است: «محمد بن علاء واسطی و یحیی بن محمد بن جریج گفتند ما درباره ابی‌الخطاب محمد بن ابی‌زینب الکوفی اختلاف کردیم و امر بر ما مشتبه شد، پس نزد احمد بن اسحاق رفتیم...» به نظر می‌رسد اگر اصل روایت منشأ صحیحی داشته، درباره *ابوالخطاب کوفی*، [۳۸۲](#) غالی معرف بوده، ولی چون «ابن‌الخطاب» نوشته شده و همچنین به جهت شباهت نامی، مربوط به عمر بن خطاب دانسته شده است.

اشکال چهارم: نقل‌های مختلف این روایت اختلاف فاحشی با یکدیگر دارند که به سادگی نمی‌توان از آنها گذشت. برای مثال در نقل *المحتضر* می‌خوانیم که محمد بن علاء و یحیی بن جریج به سبب اختلافی که درباره *ابوالخطاب* داشتند نزد احمد رفتند. این در حالی است که در نقل *انوار نعمانیه* فردی دیگر به نام حسن بن حسن سامری به

همراه یحیی بن جریح بدون آنکه اختلافی بین آنها وجود داشته باشد به نزد/حمد می‌روند [۳۸۳](#). همچنین در نقل *المحتضر/حمد بن اسحاق* به نقل روایت از امام هادی علیه‌السلام می‌پردازد، در حالی که در *انوار نعمانیه* این روایت از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل شده است. از طرفی الفاظ این روایت نیز اختلافات بسیاری با یکدیگر دارند که همگی کاشف از اضطراب و ضعف این روایت است.

اشکال پنجم: در چند بخش از این روایت به تحریف قرآن تأکید و تصریح شده است. برای مثال در بخشی می‌خوانیم: «انا غیر شاک فی امر الشیخ حتی ترأس بعد وفاة النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم و اعاد الکفر و ارتد عن الدین و شمر للملک و حرّف القرآن» یا در عبارتی دیگر آمده است: «یا حذیفه جبت من المنافقین یترأس علیهم و يستعمل فی أمتی الریاء ویدعوهم الی نفسه... یصد عن سبیل‌الله و یحرف کتاب». این در حالی است که باور به عدم تحریف قرآن از مسلمات شیعه و سنی مورد اجماع مسلمانان است.

تکمله اشکالات: نکته دیگری که آن را می‌توان مؤیدی بر اشکالات مذکور - و نه اشکالی مستقل - شمرد، این است که در این خبر/حمد بن اسحاق می‌گوید: با گروهی از دوستانم در سامرا حضور امام هادی علیه‌السلام رسیدیم. آن حضرت به اعمال عید مشغول بود و خادمانش را فرموده بود لباس‌های نو بپوشند!

این نکته درخور توجه است که عسکریین علیهما‌السلام در سامرا موقعیت دیدارهایی از این دست را به ندرت به دست می‌آوردند؛ گرچه دیدارهایی در کتب تاریخ و سیره نقل شده است، اما دیدار مورد ادعای راویان، با توجه به اشکالات وارد بر آن و سیر داستان‌سرایانه و ادعای امور واهی و خلاف مکتب این روایت، این نقل را به دروغی بزرگ شبیه‌تر و کذب آن را مسجل می‌نماید. توضیح اینکه شاید عسکریین علیهما‌السلام در سامرا دیدارهایی با شیعیان داشته و عمال حکومتی از برخی دیدارها جلوگیری نمی‌کردند، اما یقیناً دیدارها و جلساتی از این دست که بر ضد بزرگان آنان برگزار و مثلاً علیه خلیفه دوم به برگزاری جشن و سرور اقدام شود، به شدت مخالفت و مسببان آن را مجازات می‌کردند. جریاناتی که در تاریخ نقل شده است، شدت خفقان حاکم بر عسکریین علیهما‌السلام را مشهود می‌سازد. اما جاعلان این خبر در قرون ششم به بعد، گویا از مشکلات و محدودیت‌های ایشان در سامرا اطلاعی نداشته‌اند.

مراوده و اختلاط شیعیان با امامان خویش در این دوران چنان مورد پیگرد بود، که حتی در بیرون از محدوده منزل و در گذر از خیابان نیز شرایط برای طرح سؤال مهیا نبود. محمد بن/شرف می‌گوید: همراه امام هادی علیه‌السلام در مدینه راه می‌رفتم. حضرت فرمود: آیا تو پسر اشرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آن‌گاه خواستم مطلبی بپرسم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذار از شاهراه هستیم و این محل برای طرح سؤال مناسب نیست [۳۸۴](#).

این حادثه شدت خفقان حاکم در مدینه را نشان می‌دهد و میزان پنهان‌کاری اجباری امام را به خوبی نشان می‌دهد. این، وضع امام هادی علیه‌السلام در مدینه است؛ اما وضعیت حضرت در سامراء - که ادعا شده محل

ملاقات کذایی/حمدبن/سحاق با امام است - به مراتب سخت‌تر و بحرانی‌تر از مدینه است. در تاریخ می‌خوانیم: امام در این شهر (سامراء) ظاهراً آزاد بود، ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می‌برد؛ زیرا موقعیت محل طوری بود که امام همواره تحت نظر بود و مأموران خلیفه رفت‌وآمدها و ملاقات‌های حضرت را زیر نظر داشتند [۳۸۵](#).

با این حال ادعای ملاقات کذایی با امام و مشاهده حضرت در موقعیت عید و جشن کشته شدن خلیفه دوم، نشان از غیرواقعی بودن این گزارش دارد و جهل جاعلان را در مورد موقعیت امام در سامرا آشکار می‌سازد.

نحوه برخورد بزرگان با این روایت

برخی از بزرگان در برخورد با این حدیث، به جعلی بودن آن تصریح کرده‌اند و برخی به توجیه و تأویل آن همت گمارده‌اند. از جمله کسانی که به توجیه و تأویل روایت پرداخته، سیدبن طاووس در کتاب *اقبال* است. وی پس از اشاره به این روایت می‌نویسد: «وقتی ابتدای وفات امام عسکری علیه‌السلام هشتم ربیع باشد، ابتدای ولایت حضرت مهدی روز نهم خواهد بود؛ لذا شاید تعظیم این روز بدین علت باشد... شاید معنای روایت این باشد که باعث عزم قاتل بر قتل در روز نهم ربیع رخ داده یا قاتل در این روز از شهر خود به شهری که قتل در آن رخ داده، حرکت کرده یا روز رسیدن قاتل به محل حادثه است [۳۸۶](#)».

لکن تأویلات سه‌گانه سید چندان صحیح به نظر نمی‌رسد، بخصوص که گزارش‌های تاریخی خلاف آن را ثابت می‌کند. زیرا علت قتل خلیفه نزاعی است که بین او و *ابوئؤلؤ* پیش آمده و فاصله این مشاجره با ترور بیش از چند روز نبوده و در هیچ جا سخن از فاصله چند ماهه نیست. همچنین حرکت قاتل به طرف مدینه یا رسیدن او به این شهر به قصد انجام قتل نبوده و آنچه مسلم است اینکه او پس از اسارت برای اجرای کارهای صنعتی به مدینه فرستاده شده است.

اکثر فقیهان و مراجع تقلید نیز بر ساختگی بودن روایت مذکور تصریح کرده و مسئله رفع‌القلم را به چالش کشیده‌اند.

آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌گوید:

اولاً روایتی با عنوان رفع‌القلم در آن ایام مخصوص در منابع معتبر نداریم، و ثانیاً بر فرض که چنین چیزی باشد - که نیست - مخالف کتاب و سنت است و چنین روایتی قابل پذیرفتن نیست و حرام و گناه در هیچ زمانی مجاز نیست، همچنین سخنان رکیک و کارهای زشت دیگر، و ثالثاً تولی و تبری راه‌های صحیحی دارد نه این راه‌های خلاف [۳۸۷](#).

آیت‌الله نوری همدانی نیز می‌فرماید:

چیزی با عنوان رفع القلم در روز بخصوصی نداریم و مسلمانان باید از تفرقه بپرهیزند و از هر چیزی که موجب وهن می‌باشد، جدا اجتناب نمایند [۳۸۸](#).

مرحوم آیت‌الله تبریزی در این باره می‌فرماید:

روایت مزبور صحیح نیست و فرقی بین ایام نیست و معصیت، معصیت است. [والله العالم ۳۸۹](#).

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی با تصریح به عدم صحت این روایت می‌نویسد:

حدیث رفع القلم صحیح نیست، بلکه هر مسلمانی موظف به انجام واجبات دینی بوده و فرقی در ایام سال نسبت به آن وجود ندارد و انجام اعمالی که موجب تفرقه مسلمین یا وهن شیعه شود، جایز نیست [۳۹۰](#).

جشن‌های نهم ربیع مورد مخالفت علمای گذشته نیز بوده است. رسول جعفریان در این مورد می‌نویسد: «روشن نیست که از چه زمانی این مراسم در میان شیعیان عجم آغاز شده است... این مراسم تا عصر صفوی در کاشان برقرار بوده و در اوایل این دوره میرمخدوم شریفی، سنی معاصر / اسماعیل دوم، در کتاب *نواقص الروافض* که آن را بر ضد شیعه تألیف کرده، خبر آن را آورده است... این عادت بعدها به برخی دیگر از شهرها نیز کشیده شد. قاضی نورالله شوشتری کتابی با نام *مصائب النواصب* در رد بر کتاب مخدوم نگاشته و به همین مطلب هم پاسخ داده است. او می‌نویسد: این کار مورد تأیید علما نبوده و در زمان ما این کار در کاشان متروک شده است [۳۹۱](#)». این گزارش حاکی از مخالفت و یا عدم موافقت علمای گذشته، با داستان رفع القلم می‌باشد.

با این حساب اعتماد به این روایت و استناد بدان برای اثبات قتل خلیفه در چنین روزی و همچنین اثبات مسئله خرافی رفع القلم و برآشته شدن قلم و آزادی در انجام دادن فجور و گناهان به هیچ روی صحیح نیست و این قول توان مقابله و معارضه با قول جلّ فقها و مورخان شیعه و سنی را ندارد.

مقام معظم رهبری نیز در این زمینه می‌فرمایند:

بعضی‌ها به نام شاد کردن دل فاطمه زهرا علیهاالسلام، این روزها و در این دوران کاری می‌کنند که انقلاب را که محصول مجاهدت فاطمه زهراست، در دنیا لنگ کنند. ... اگر امروز کسی کاری کند که آن دشمن انقلاب، آن مأمور سیای آمریکا، آن مأمور استخبارات کشورهای مزدور آمریکا، وسیله‌ای پیدا کند، دلیل پیدا کند، نواری پیدا کند، ببرد اینجا و آنجا بگذارد، بگوید کشوری که شما می‌خواهید انقلابش را قبول کنید این است، می‌دانید چه فاجعه‌ای اتفاق می‌افتد؟ بعضی‌ها دارند به نام فاطمه زهرا

علیه‌السلام این کار را می‌کنند، در حالی که فاطمه زهرا راضی نیست. این همه زحمت برای این انقلاب (مکتب) کشیده شده... آن وقت یک نفری که معلوم نیست تحت تأثیر کدام محرکی واقع شده، به نام شاد کردن دل فاطمه زهرا، کاری بکند که دشمنان حضرت زهرا را شاد کند!^{۳۹۲}

سؤالی که باید در اینجا بدان پاسخ گفت، اینکه: چه چیز باعث شده که از قدیم‌الایام شیعیان این روز را روز قتل خلیفه بپندارند؟

بنابر نظر برخی آنچه موجب گردیده تا روز نهم ربیع به روز قتل خلیفه شهرت یابد، قتل عمر بن سعد، فرمانده ظالم و منحوس لشکر یزید در این روز به دست مختار ثقفی بوده، که به سبب شباهت نام او و خلیفه دوم، بعدها به اشتباه این روز به روز قتل عمر بن خطاب شهرت یافته است.^{۳۹۳}

در مقابل این قول ضعیف و شاذ، کشته شدن عمر بن خطاب در ۲۶ ذیحجه قول تمام علمای اهل سنت و اکثر فقیهان و مورخان شیعه است. درباره نظریه مشهور، می‌توان به همان منابع دست اول تاریخی و گفته‌های تاریخ‌نگاران کهن شیعه و سنی استناد کرد. همچنین ابتدای خلافت عثمان که در اواخر ذیحجه یا اول محرم ثبت شده دلیل دیگری بر این مدعاست؛^{۳۹۴} چراکه با توجه به اینکه شورای عمر برای تعیین خلیفه چند روز طول کشیده، بیعت با عثمان در روزهای اول محرم بسیار طبیعی می‌نماید.

نتیجه‌گیری

«رفع‌القلم» که مضمون حدیث مورد بحث است، به معنای نوشته نشدن گناهان در ایامی خاص، همچون نهم ربیع است. کشته شدن خلیفه دوم، براساس منابع معتبر تاریخی و برخلاف ادعای روایت مذکور، در ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری بوده است. روایت رفع‌القلم، از نظر قواعد حدیثی در پایین‌ترین درجه اعتبار قرار دارد و نیز از دیدگاه وقایع تاریخی از کمترین ارزش برخوردار نیست. این احتمال وجود دارد که این روایت در دوران آل‌بویه یا زمان‌هایی که اختلاف شیعه و سنی به اوج خود رسیده، جعل گردیده است. همچنین جاعلان روایت، برای مقبول واقع شدن روایت جعلی خویش، از نام و شخصیت/حمد بن/سحاق سوءاستفاده و روایت را به نام این مرد بزرگ جعل کرده‌اند. با این حساب برپایی جشن‌های عیدالزهره در نهم ربیع و انجام اعمال کذایی در آنها، از هیچ منطقی و پشتوانه علمی برخوردار نیست و تنها اثر آن، تشدید اختلاف شیعه و سنی و به خطر افتادن جان شیعیان در اقصی نقاط جهان است.

منابع

- اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمه**، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
- بهائی، حسن بن عبدالصمد، **توضیح المقاصد**، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
- پیشوایی، مهدی، **سیره پیشوایان**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۷.
- تهرانی، شیخ آقابزرگ، **الذریعه**، تهران، کتابخانه اسلامی، بی تا.
- جزایری، سید نعمت الله، **انوار النعمانیه**، چ چهارم، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۴ق.
- جعفریان، رسول، **صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاست**، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- —، **تاریخ تشیع در ایران**، چ دوم، قم، انصاریان، ۱۳۸۳.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، چ دوم، قم، آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
- حلّی، ابن ادریس، **السرائرالحاوی لتحریر الفتاوی**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- حلّی، حسن بن سلیمان، **المحتضر**، تحقیق سیدعلی اشرف، نجف اشرف، المکتبه الحیدریه، ۱۴۲۴ق.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، **رجال العلّامه الحلی**، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
- حلّی، حسن بن یوسف، **تذکره الفقهاء**، قم، آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
- —، **منتهی المطلب**، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ق.
- حلّی، رضی الدین علی بن یوسف، **العدد القویّه**، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق صالح سمر، بیروت، رساله، ۱۴۱۳ق.
- سید بن طاووس (علی بن موسی بن جعفر)، **الاقبال بالاعمال**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، **مجموعه رسائل**، بی جا، بی نا، بی تا.

- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الملوك والامم** (تاریخ طبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق.

- طبری، محمد بن جریر، **دلائل الامامه**، تحقیق مؤسسه بعثت، قم، بی نا، ۱۴۲۳ق.

- عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، **المصباح**، قم، رضی، ۱۴۰۵ق.

- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، **تهذیب التهذیب**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.

- قمی، شیخ عباس، **تتمه المنتهی**، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۲.

- کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵.

- مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

- مسائل، مهدی، **نهم ربیع خسارت ها و جهالت ها**، قم، وثوق، ۱۳۸۶.

- مفید، محمد بن محمد نعمان، **مسار الشیعه فی مختصر تواریخ الشریعه**، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

*کارشناس کلام اسلامی مؤسسه امام صادق علیه السلام meshkani.a@gmail.com.

**عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. دریافت ۲۹/۱/۹۰ :- پذیرش ۱۱/۸/۹۰ :

۳۵۳- محمد بن نعمان مفید، **مسار الشیعه فی مختصر تواریخ الشریعه**، ص ۴۲.

۳۵۴- ابن ادریس حلّی، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳۵۵- سید بن طاووس، **اقبال الاعمال**، ج ۲، ص ۳۷۹.

۳۵۶- همان، ج ۳، ص ۱۱۳.

۳۵۷- ابراهیم کفعمی، **المصباح**، ص ۵۱۰.

۳۵۸- همان.

۳۵۹- حسن بن یوسف حلّی، تذکره الفقهاء، ج ۶، ص ۱۹۵؛ همو، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۱۲.

۳۶۰- رضی الدین علی بن یوسف حلّی، العدد القویة، ص ۳۲۸-۳۳۱.

۳۶۱- شیخ بهائی، توضیح المقاصد، ص ۳۳.

۳۶۲- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۱۸.

۳۶۳- شیخ عباس قمی، تتمه المنتهی، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، ص ۲۱۸۵.

۳۶۴- ر.ک: شیخ حسن بن سلیمان الحلّی، المحتضر، ص ۴۴-۵۵.

۳۶۵- همان.

۳۶۶- به نقل از: محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳۱، ص ۱۲۰.

۳۶۷- سید نعمت الله جزایری، انوار نعمانیه، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳۶۸- حسن بن سلیمان حلّی، همان.

۳۶۹- بنگرید به: محمد بن جریر طبری، دلائل الامامة، تحقیق مؤسسه بعثت.

۳۷۰- آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۵، ص ۳۰۳.

۳۷۱- حسن بن سلیمان حلّی، همان.

۳۷۲- همان.

۳۷۳- شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۳۹۵؛ احمد بن علی بن حجر عسقلانی،

تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۴۲.

۳۷۴- سید نعمت الله جزایری، همان، ج ۱، ص ۱۰۸.

[۳۷۵-](#) محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳۱، ص ۱۲۹.

[۳۷۶-](#) لطف‌الله صافی گلپایگانی، *مجموعه رسائل*، ج ۲، ص ۳۹۵.

[۳۷۷-](#) محمدبن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۲، ص ۲۶۹.

[۳۷۸-](#) محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۵، ص ۲۴۷.

[۳۷۹-](#) حسن بن سلیمان حلّی، همان، ص ۴۴-۴۵.

[۳۸۰-](#) محمدبن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

[۳۸۱-](#) همان، ج ۷، ص ۳۸۱.

[۳۸۲-](#) وی از معروف‌ترین غلات زمان امام صادق علیه‌السلام و از بنیان‌گذاران مکتب غلات می‌باشد. او بارها مورد لعن و نفرین امام صادق علیه‌السلام قرار گرفت.

[۳۸۳-](#) سید نعمت‌الله جزایری، همان، ج ۱، ص ۱۰۹.

[۳۸۴-](#) محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۰، ص ۱۷۶؛ علی بن عیسی اربلی، *کشف الغمه*، ج ۳، ص ۱۷۵.

[۳۸۵-](#) مهدی پیشوایی، *سیره پیشوایان*، ص ۵۸۲.

[۳۸۶-](#) ر.ک: سیدبن طاووس، همان.

[۳۸۷-](#) مهدی مسائلی، *نهم ربیع خسارت‌ها و جهالت‌ها*، ص ۱۰۸.

[۳۸۸-](#) همان، ص ۱۰۷.

[۳۸۹-](#) همان، ص ۱۱۰.

[۳۹۰-](#) همان، ص ۱۱۲.

[۳۹۱-](#) رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ج ۳، ص ۱۰۳۷-۱۰۳۹.

۳۹۲ - سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع مداحان اهل بیت علیهم السلام، *هفته نامه علمی - فرهنگی بصیر* حوزه، سال چهاردهم، ش ۱، مسلسل ۳۲۳.

۳۹۳ - رسول جعفریان، *صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاست*، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳۹۴ - محمدبن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۳، ص ۳۰۴.